



بازتاب سیمای خضر(ع) در غزلیات نزاری قهستانی

دکتر حمیدرضا قانونی^۱

معصومه حسن زاده^۲

چکیده

یکی از برجسته ترین کانون‌های مضمون آفرینی و تصویرسازی شاعران و نویسندگان در ادب فارسی، موضوعات قرآنی، احادیث، امثال و حکم به خصوص در زمینه قصص انبیاست. آثار تمام نویسندگان و شاعران پارسی گوی، در تمامی دوره‌ها سرشار از مضامین، رویدادها و وقایع مهم زندگی پیامبران، انبیا و اولیاست. آنان از این وقایع و رخدادهای مهم که در زندگی پیامبران و انبیا رخ داده، بسیار استفاده کرده‌اند. از میان پیامبران، سرگذشت و رویدادهای زندگانی خضر(ع) چون رسیدن به آب حیات در ذهن شاعران به خوبی ریشه دوانده و در اشعارشان انعکاس یافته است. به گونه‌ای که در شعر پارسی نمودی چشمگیر دارد.

حکیم مولانا محمد نزاری قهستانی یکی از شاعران موفق قرن هفتم و هشتم هجری است که شعر و کلام او از جهات گوناگون در خور توجه و بررسی است. احاطه و تسلط نزاری قهستانی به تلمیحات و اشارات قرآنی و قصص انبیا بی‌نظیر است. داستان خضر، جلوه‌ها و رخدادهای زندگی او بسیار مورد توجه این شاعر است. شاعر در سراسر غزلیاتش از موضوع آب حیات با زبانی شیوا و ساختاری هنری، سخن به میان آورده است و با توجه به شیوه خاص و مذهب شیعی خود، با دیدی متفاوت از شاعران مدّاح به این داستان نگریسته است. این پژوهش به بازنگری جلوه‌ها و جنبه‌های مختلف داستان خضر(ع) در غزلیات نزاری قهستانی پرداخته است.

کلید واژه: شعر فارسی، غزلیات، نزاری قهستانی، داستان خضر(ع)، آب حیات

مقدمه

حکیم سعدالدین نزاری فوداجی بیرجندی قهستانی (۷۲۱ - 645 ه. ق) از شاعران معروف قرن هفتم و آغاز قرن هشتم است. نزاری نام خاندان وی بوده است که سخنور نامبردار قهستان، آن را مانند نام هنری

H.r.ghanooni@gmail.com

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی

۲. کارشناس ارشد و مدرس ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور نجف آباد



خویش (تخلص) به کار برده است. نزاری از نام نزار، فرزند مستنصر، خلیفه فاطمی اسماعیلی گرفته شده است

نزاری در جوانی به کارهای دیوانی روی آورد، سفرهایی چند داشت و سرانجام به قهستان باز آمد؛ ازدواج کرد و صاحب فرزندی شد. شاعر در جوانی ادبیات و علوم متداول زمان را در قهستان فرا گرفت. وی که در خانواده ای اسماعیلی مذهب و در دامان پدری شاعر و دهقان پیشه پرورش یافته، می گوید که پدرش شمس الدین ابن محمد او را متوجه اصل امامت کرده و به او مذهب اهل بیت (ع) را آموخت :

«حق ازین پیش که در پیروی اهل البیت (ع) معتقد کرد به اثبات امامت پدرم
 چه قیامت که نمی دیدم اگر پیش از مرگ ظاهر العین نمی کرد کرامت پدرم»

(نزاری، ۱۳۷۱ : ۴۰ و نیز رک صفا، ۱۳۶۶، ج ۳ : ۷۳۷)

امامت که از طریق نص از پیامبر اکرم (ص) به امام علی (ع) و از او به فرزندان حسن و حسین (ع) و سپس امامان دیگر از نسل امام حسین (ع) انتقال یافت و تا زمان قیامت کبری، جهان یک لحظه از وجود امام زمان (ع) خالی نخواهد ماند، در افکار و اشعار حکیم نزاری قهستانی تجلی خاصی نموده است. حکیم نزاری بارها خود را پیرو آل بوتراب و محب اهل بیت (ع) خوانده است:

« به آل مصطفی پیوند جستیم به حق فرزند بر فرزند جستیم »

(نزاری، ۱۳۷۱ : ۵۳)

نزاری در عین حال ایام جوانی را به عشرت و می خواری گذراند و این عادت به می خواری را جز در ایامی معدود همواره ادامه داد. این موشوع از کلام مجد خوافی نتیجه می دهد؛ به گفته وی نزاری «مرید نزار بن مستنصر اسماعیلی بود و دایم به شرب خمر مشغول بود، چنان که در دستورنامه که در آداب شراب خوردن جهت فرزندان خود نوشته، صفت شراب خوردن خود کرده :

به اوقات بودی ز ماء العنب دو شیشه سه من راتب روز و شب

و در مدت عمر خود دو سال توبه کرده و باز با سر شراب خوردن رفته :

پس از دو سالم که توفیق حیّ مساعد شد و ترک کردم ز می

دگر باره مخدوم مولای بیک که بادش همیشه قرین بخت نیک

به جام مروّق خمارم شکست سر توبه اختیارم شکست «

(فصیح خوافی، ۱۳۸۶ : ۹۰۰ و صفا، ۱۳۶۶، ج ۳ : ۷۳۸)

در کتاب هدایه المومنین معروف به «تاریخ اسماعیلیه» آمده است که نزاری در قهستان از جمله داعیان اسماعیلیه بوده است. (رک فدایی خراسانی، ۱۳۶۲ : ۹۰)



درگذشت نزاری را به سال 721 ه ق نوشته اند. نزاری به سخن ساده و بی پیرایه و خالی از تکلف گرایش دارد به ویژه در وصف می و باده سرایی مشهور شده است و قسمت عمده دیوان او را غزلیاتش تشکیل می دهد.

نزاری علاوه بر شمس الدین محمد صاحب دیوان که در سفر تبریز به خدمت او رسیده و از او تربیت و انعام یافته، بعضی از رجال سیستان و خراسان به ویژه سلاطین کورت را نیز در اشعار خود ستوده است. کلیات دیوان نزاری مشتمل است بر قصاید، غزلیات، ترکیبات، ترجیعات، مقطعات و مثنوی های دستورنامه (به بحر متقارب)، ادب نامه در همان بحر، سفرنامه به بحر رمل مسدس مقصور و /زهر و مزهر بر وزن و به تقلید از خسرو شیرین نظامی، مثنوی مناظره روز و شب و مکاتبات منظوم.

۱- داستان خضر (ع)

در کتاب های آسمانی عهد عتیق و جدید، از شخصی با نام و خصوصیات خضر دیده نمی شود. تنها در چند آیه از قرآن کریم داستانی از شخصی حکیم آن هم بدون ذکر نام خضر(ع) در کمال ایجاز مطرح شده است؛ در تفاسیر و قصص این موضوع به ویژه در ارتباط با حضرت موسی(ع) به طور قابل توجهی توسعه پیدا کرده است و پس از آن در ادبیات منظوم با جذابیتی خاص طنین افکن شده است.

در کتاب «اعلام قرآن» آمده است: «مردی که در آیه ۱۲، باب ۶ از کتاب زکریا به شاخه مسمی است با خضر(ع) قرابت دارد.» (خزائیلی، ۱۳۸۶: ۲۱۸) بعضی از مورخان و مفسران او را با یکی از انبیای بنی اسرائیل منطبق کرده اند. چنان که گفته شد در قرآن کریم هم نامی به صراحت از خضر (ع) ذکر نشده است، ولی مفسران قرآن معتقدند، عبدی که خداوند در آیه ۶۵ سوره کهف از او سخن به میان آورده، خضر(ع) نبی است؛ همان دانایی که موسی برای ملاقات با او حاضر شد چندین سال رنج و سختی را متحمل شود.

محمد بن جریر طبری در کتاب تفسیر خود از قول ابن عباس او را الیسع می داند و می نویسد: « از ابن عباس روایت شده که خضر همان الیسع^۱ (خداوند نجات می دهد یا می بیند) است و به نام خضر نامیده شد.» (طبری، ۱۳۴۳: ۶۴) میبیدی نیز معتقد است که یسع همان خضر، معلم موسی(ع) بود. (رک میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۴۱۶) در تفسیر طبری قول دیگری از ابی حذیفه نقل شده است که «ارمیا»^۲ همان خضر، مصاحب و یار موسی است و خداوند نبوت او را به تأخیر افکند تا به روزگار ناشیئه ملک او را به پیامبری مبعوث گردانید، پیش از آن که بخت النصر از برای جنگ به بیت المقدس بیاید.» (طبری، ۱۳۴۳: ۶۴) گروهی الیاس (ع) را همان خضر، مصاحب موسی (ع) دانسته اند. از جمله در کتاب *ناسخ التواریخ*، در احوالات الیاس آمده: « خضر نیز نام وی است و از این روست که برخی خضر و الیاس را یک تن دانسته اند.» (سپهر، ۱۳۵۱: ۳۲۹)



از میان قول های مختلفی که بیان شد، نظر صاحب ناسخ التواریخ به واقعیت نزدیکتر است چراکه الیسع و ارمیا فوت کرده اند، ولی برای ایلیا که به قولی همان الیاس نبی است، مرگی مطرح نشده است و به نوعی به آسمان عروج کرده است و از طرفی تمام مورخان و مفسران معتقدند که خضر زنده است، پس به احتمال زیاد، خضر همان الیاس نبی است. خواندمیر در حبیب السیر او را از نسل سام بن نوح دانسته است. (رک خواندمیر، 1362، ج ۱: ۹6) و همین نظر در تاریخ کامل مورد قبول واقع شده است. ابن اثیر از قول عبدالله ابن شوذب می گوید: «خضر از فرزندان (زادگان) ایران است. (ابن اثیر، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۷۸) میبیدی نیز او را پارسی (ایرانی) دانسته است: «وَأَبُوهُ فَارَسِيه.» (رک میبیدی، ۱۳۷۱، ج 5: ۷۱۸)

طبری در تاریخ الرسل و الملوک او را معاصر آفریدون دانسته است: «ابوجعفر گوید: به گفته عموم اهل کتاب، خضر به دوران آفریدون شاه پسر ائغیان بود و به قولی به روزگار موسی بن عمران (ع) بود و به قولی او از همراهان ذوالقرنین بزرگ بود که در ایام ابراهیم (ع) می زیست.» (طبری، بی تا: ۲۸6) در مورد نام و کنیه خضر (ع) اختلاف نظر زیادی وجود دارد ولی «نظر بیشتر مورخان و مفسران «بلیابن ملکان» است و کنیه آن جناب ابوالعباس و خضر لقب اوست.» (خواندمیر، 1362، ج ۱: ۹6)

در مورد پدر و مادر خضر (ع) بیشتر مفسران و مورخان معتقدند که نام پدر او «ملکان» بوده است و نام مادر او در دایره المعارف بستانی این گونه نقل شده است: «أُمُّ الْخَضِرِ اسْمُهَا إِلَهَاء.» (بطرس البستانی، بی تا: ۴۰۴) میبیدی مادر خضر را رومی و پدرش را پارسی دانسته و می گوید: «قال السعيد: الخضر أمه رومیه و أبوه فارسی.» (میبیدی، ۱۳۷۱، ج 5: ۷۱۸) پس به این ترتیب مادرش رومی و پدرش به قولی پادشاه و پارسی نژاد بوده است.

در دایره المعارف الشیعه آمده است که «مادر خضر بعد از تولد، فرزندش را مثل حضرت ابراهیم (ع) در غاری گذاشت و گوسفندی به او شیر داده است، تا این که چوپان روزی در طلب گوسفند، خضر را یافت.» (الحائری، ۱۴۱۳، ج ۹: ۱۰۳) چوپان او را نزد خود نگه داشت تا این که به سن جوانی رسید. پادشاه وقت، اهل فضل و دانش را جمع کرد تا صحفی که بر ابراهیم (ع) نازل شده بود، بنویسند؛ ظاهراً خضر (ع) هم در این جمع شرکت می کند. پادشاه خط نیکوی او را می بیند، در حالی که او را نمی شناسد، در مورد هویت او تحقیق می کند و می فهمد که خضر (ع) فرزند خود اوست، او را در آغوش می کشد و او را سرپرست و ولی امر مردم می کند. ولی این وصال زیاد طول نمی کشد، زیرا خضر (ع) بنا به دلایلی از خانه پدر فرار می کند. (رک بطرس البستانی، بی تا: ۴۰۴).

خضر (ع) در خانه پدر خلوتی اختیار کرد و به عبادت خداوند مشغول بود، ملکان که جز او فرزندی نداشت، از ترس این که مبادا نسل او منقطع شود، تصمیم گرفت، برای او همسری اختیار کند، ولی با مخالفت او رو به رو شد. پدر خشمگین شد و او را زندانی کرد. وقتی خشم پدر فروکش نشست، در زندان را باز کرد ولی



هیچ کس در زندان نبود. پدر و اطرافیان متوجه شدند که خداوند به خضر قدرتی داده است که از نظرها پنهان شود یا به هر صورتی درآید. (رک سپهر، ۱۳۵۱، ج ۱: ۲۱۸) میبدی در این خصوص نظر دیگری دارد و می گوید: خضر به خاطر این که جانشین پدر نشود، از خانه فرار کرده است. (رک میبدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۷۱۸) او بعد از فرار از خانه به سیر و سیاحت در اطراف و اکناف عالم پرداخته است. (رک الحائری، ۱۴۱۳، ج ۹: ۱۰۳)

خضر(ع) دارای ویژگی های برجسته ای است که عبارتند از:

۱- صاحب علم لدنی است. ۲- خجسته پی و سبز پوش است.

۳- جاودانه است. ۴- نجات بخش و راهنما است.

هر کدام از این ویژگی ها به همراه جلوه های دیگر زندگانی خضر در اشعار نزاری قهستانی آمده است که به بررسی آن ها پرداخته خواهد شود.

۲- خضر(ع) و جلوه های زندگی وی در اشعار نزاری قهستانی

نکات قرآنی و قصص پیامبران در غزلیات نزاری قهستانی بازتابی گسترده داشته است. وی در غزلیات خود به داستان زندگی دوازده پیامبر اشاره کرده است. داستان خضر و جلوه های زندگی او، یکی از پیامبران مورد توجه حکیم نزاری است که با ۷۸ بار تکرار، بیشترین بسامد را دارد. به خصوص از موضوع آب حیات با زبانی شیوا و ساختاری هنری، سخن به میان آورده است.

نزاری قهستانی بنا بر باورهای خود نسبت به وجود خضر(ع)، جلوه های گوناگون زندگی وی را در ابعاد، چشمه حیوان و جاودانگی، همراهی با موسی (ع)، خضر و اسکندر و خضر ناجی و راهنما، با سیمایی دل انگیز و هنری و شاعرانه ترسیم کرده است. تنوع و گستردگی بهره مندی نزاری قهستانی از داستان زندگی خضر(ع) از آشنایی کامل و عمیق او با معارف اسلامی و تأمل مستمرش در قرآن کریم و تفاسیر قرآن کریم است.

نزاری قهستانی شاعری است که از داستان خضر(ع) و تشبیهات و استعارات مربوط به آن، در آرایه تصاویر شاعرانه خویش بسیار سود جسته است؛ این عناصر گاه به داستان خضر(ع) مربوط می شود و گاه در کنار قصص دیگر پیامبران درون مایه شعر را فراهم می کند. نزاری قهستانی به زندگی خضر چنین اشاراتی دارد:

۲-۱- خضر، آب حیات و جاودانگی

یکی از مضامین مطرح شده در تلمیحات مربوط به خضر(ع) در غزلیات نزاری قهستانی، عمر جاوید یافتن او بر اثر نوشیدن از چشمه آب حیات است. بیشتر مفسران، به نوشیدن آب حیات و جاودانگی در اثر آن اعتقاد دارند. در روایات آمده است که «خضر از آب حیات خورد. او زنده خواهد بود تا در صور بدمند... هر کجا



که نام او مذکور شد او آن جا حاضر می شود پس هر که او را یاد کند، بر او سلام کند...» (مجلسی، بی تا، ج ۱، ۲۸۶) ولی طبری دلیل دیگری برای جاودانگی خضر (ع) بیان کرده که در جای دیگری مطرح نشده است. او معتقد است که علت جاودانه شدن او، مستجاب شدن دعای نوح نبی در حق او بوده است. هنگامی که نوح نبی از همراهانش در کشتی سوال می کند که: کیست از شما که استخوان آدم و حوا را برد و در بیت المقدس دفن کند و خضر که در آن کشتی بود، پذیرفت و استخوان ها را به بیت المقدس برد و در آن جا دفن کرد. ایزد تعالی بر عمر و زندگانی او برکت کرد و تا قیامت زنده ماند به برکت دعای نوح (ع). « (طبری، ج ۱، ۱۳۴۳: ۴۰۰) بنابراین خضر بنا به یکی از دلایل جاودانه شده است و تا قیامت زنده است. نزاری نیز به این ویژگی خضر در اشعارش اشاره دارد. او خاک و آب را که دو عنصر از عناصر اربعه هستند مقابل هم قرار می دهد و خاک کوی جانان را ارزشمندتر و عزیز تر از آب حیوان می داند و جاودانگی و جاودانه ماندن را در سجده خاک پای معشوق می داند و معتقد است اگر در خاک پای دوست سجده به جا آورم، به جاودانگی دست می یابم:

جاوید زنده مانم و باقی شوم چو خضر گر سجده یی به من رسد از خاک پای دوست
(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۱: ۸۳۲)

این جاودانگی خاک پای معشوق در رویکرد تشبیهی نزاری به خوبی دیده می شود، جالب آن که حافظ هم این تصویر را با اندکی تغییر البته بدون اشاره به داستان خضر (ع) چنین بیان می کند:

بر آستان جانان گر سر توان نهادن گلبنگ سربلندی بر آسمان توان زد
(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۱۰)

نزاری در جای دیگر خود را جرعه نوش خضر معرفی می کند و این جرعه نوشی را دلیل جاودانگی می داند؛ وی می گوید اگر می خواهی بدانی که چه کسی زنده و جاودانه است و چه کسی نابود می شود، پس مانند من جرعه ای از دست خضر بنوش:

چون نزاری جرعه نوش خضر باش تا بدانی چیست میّت کیست حیّ
(نزاری، ج ۲: ۵۶۹)

وی در بیتی دیگر می گوید خضر از آب حیات به من داده و به من گفته از این آب بخور تا چون من جاودانه بمانی:

مرا خضر ازین آب داده است و گفته چنان خور که من تا بمانی چو من حی
(همان، ج ۲: ۵۵۹)

این نکته را نباید نادیده گرفت که در عرفان «تعبیر لطیفی از آب حیات شده است. آب حیات در اصطلاح سالکان کنایه از چشمه عشق و محبت باری تعالی است که هر که از آن بچشد هرگز معدوم و فانی نمی شود. برخی آب حیات را علم لدنی و معرفت حقیقی دانسته اند که خاصه انبیا و اولیاست و گاهی از آن به دریای نور



تعبیر کرده اند که در دریای ظلمت نهفته است. آب حیات گاهی کنایه از چشمه عشق و محبت است که هر که بچشد معدوم و فانی نگردد. شاید به همین دلیل در عرفان، خضر به عنوان مرد کامل و ولی الله است و سخنان او به منزله آب حیات. (یا حقی، ۱۳۷۵، ۳۰-۲۹)

از این رو به نظر می رسد شاعر نیز نیم نگاهی به این نوع اندیشه و رویکرد دارد؛ یعنی نگاهی عرفانی به برخی از مضامین و مفاهیم عرفانی «می»؛ شاعر در غزلی دیگر چشمه آب حیات و جام جهان نمای جمشید را عکس جام معشوق می داند:

جام جهان نمای جم و چشمه خضر گر راست بشنوند ز من عکس جامِ توست.

(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۱: ۷۴۱)

به اعتقاد شاعر هرکسی به لحاظ رتبه و مرتبتی که دارد از دنیا نصیب و بهره ای می برد که باید به آن قانع و خشنود باشد. همان طور که خداوند چشمه آب حیات را به خضر داد و عصای موسی (ع) را به افعی تبدیل کرد تا معجزه ای نشان دهد:

بباید ساخت هر کس را به رتبت با نصیب خود خضر را چشمه ای داد و کلیم الله را افعی

(همان: ۵۵۴)

شاعر در تصویری دیگر چشمه خضر را در مقابل چشمه کوثر (نام چشمه ای در بهشت) قرار می دهد و به خود می بالد که اگر خضر امروز بر سر چشمه حیات بوده است، من قبل از وی بر سر چشمه کوثر نشسته بودم و به آن دست یافتم. شاعر با به کار گیری مبالغه و غلو، ارزش و مقام خود را برتر و والاتر از خضر (ع) می داند و در حقیقت به نوعی مفاخره می گراید:

خضر چون بوده است بر سر چشمه آب حیات بر لب کوثر نزاری هم چنان بوده است دوش

(همان: ۱۳۰۷)

این مقایسه بین شاعر و خضر در بسیاری از ابیات دیده می شود؛ اگر شاعر در برخی از اشعار خود را بالاتر از خضر (ع) می بیند، در ابیاتی دیگر خود را هم رتبه خضر می داند که به آب زلال دست یافته است؛ در جایی در مقام مقایسه خود با خصم، خود را به خضر (ع) مانند کرده، می گوید: من در کام عندلیب باغ آب زلال می ریزم ولی تو همانند سیل، خانه و کاشانه عندلیب را ویران می کنی (به عبارت دیگر من او را نجات می دهم و زنده می کنم و تو همچو سیل او را نابود می سازی):

من همچو خضر ریخته در کام او زلال تو همچو سیل خانه برانداز عندلیب

(همان: ۵۹۸)

همان طور که گفته شد حکیم نزاری قهستانی ایام جوانی را به عشرت و می خواری گذرانید و دایم به شرب خمر مشغول بود. وی در برخی از تصاویر شاعرانه خویش شراب را در مقام قیاس با آب حیات خضر معادل می



نهد و گاه با توّسل به صنایع ادبی چون غلّو، تجاهل العارف، نماد و... شراب را برتر از آب حیات می داند؛ شاعر در بیتی آب زلال خضر را با شراب مقایسه می کند و می گوید نمی دانم که کدام یک از این دو گواراتر است :

آب خضر و آب رز این هر دو آب
من نمی دانم کدامین خوش ترست

(همان: ۷۷۴)

شاعر در بیتی دیگر با تصویر سازی منحصر به فرد معتقد است که آب رز و آب چشمه خضر با هم برابر است و هیچ فرقی با هم ندارند؛ وی در تصویری دیگر می گوید هرگاه جام شراب به نیمه رسد نیمه ای از آن آب خضر است و نیمه دیگر آب رز است :

شیشه هر گه که شود نیمه زمی دانی چیست
نیمه ای چشمه خضرست و دگر نیمه شراب

(همان: ۵۷۸)

در این تصویر پردازی های شاعر بسیار علاقه مند است تا شراب و جام و متعلقات مربوط به آن را چشمه آب حیات و زاده چشم مسیح مانند کند و البته این تصویر گری ها تا حدودی در شعر نزاری قابل تأمل است؛ این نمونه را بنگرید:

چشمه خضرست خم، زاده چشم مسیح
خاک تعصب در آن چشمه خضرا مپاش

(همان: ۱۲۷۸)

نزاری می کوشد تا رخصت هایی ادبی و البته زیبا برای خم و شراب خویش بیاورد. گاه شاعر در این دسته از تصویر سازی ها از مخاطب که اصولاً معشوق است می خواهد تا به خرابات بیاید تا صد هزار خضر را بر سر چشمه آب حیات نشان او دهد. در واقع شاعر در بیت زیر بار دیگر آب زلال چشمه خضر را با شراب یکی انگاشته و خم شراب را همچو چشمه آب حیات می داند که خراباتیان (و در معنایی توسعه درویشان) همچو خضر از آن می نوشند:

در خرابات مصافات آی تا بنمایم
صد هزاران خضر بر سر چشمه آب حیات

در کنار این تصویر، نزاری در جای دیگر آب حیات را کنایه از کلام فصیح و دهان معشوق و سخن گویی او می داند:

دهانت چشمه خضرست از آن روی
که گردش سبزه خط بر دمیده ست

(همان: ۸۵۵)

در این ابیات نیز شاعر از صنعت تشبیه بهره برده است و سیاهی زلف یار را به ظلمت و تاریکی و سیمای یار را به آب خضر تشبیه کرده است و می گوید گیسوی یار را کنار بزن تا صورت و رخسار یار را که همچو آب زلال است را ببینی. (به آب حیات دست یابی و جاودانه شوی) من در کنار دهان معشوق و کلام زیبایی او که همچون چشمه ای سرسبز و زیباست خشنودم نه در کنار چشمه گیاهان :



در سوادِ زلفِ یار ما طلب کن آبِ خضر
 تا بدان آب مصفاً یابی از ظلمت نجات
 خوش بود می بر کنار چشمه خضر لبش
 خوش نباشد بر کنار چشمه حیوان نبات

(همان: ۶۰۹)

۲-۲- خضر و اسکندر

برخی از مفسران معتقدند که خضر به همراه ذوالقرنین یا اسکندر به ظلمات رفته است. اسکندر در خلال سفرهایش توسط پیروی در هند به وجود چشمه آب حیات واقف شد. این چشمه بر طبق داستان های مربوط به آن در محلی به نام ظلمات که یکسره تاریک و سیاه است، قرار دارد و هر که از آن جرعه ای بنوشد به زندگانی جاوید و عمر ابد دست خواهد یافت. اسکندر همراه با خضر که گفته اند خویشاوند وی بوده در طلب آب حیات روانه ظلمات شدند. آن گاه در تاریکی، اسکندر و خضر یکدیگر را گم کردند. خضر توانست به سرچشمه آب حیات برسد و در نتیجه با نوشیدن از آن چشمه به عمر ابد دست یابد، اما اسکندر موفق به این کار نشد و از عمر جاوید محروم ماند. این همراهی دو داستان خضر و اسکندر و تقابل آنها در شعر شاعران، در ادبیات فراوان به چشم می خورد؛ در قرن های هفتم و هشتم این تقابل به لحاظ رشد جریان تصوف و عرفان اسلامی و تصویر سازی هایی که در ارتباط با تصوف دیده می شود، گسترده و فراگیر می شود. در شعر نزاری، وجه مشترک این دسته از تصاویر کامیابی خضر و ناکامی اسکندر است؛ برخی از این کاربردها زیر می آید:

- نزاری به این داستان در اشعارش اشاره داشته است و می گوید که ای انسان نادان آب حیات را از اسکندر
 مخواه چون اسکندر به آب حیات دست نیافت :

زلال خضر از اسکندر مخواه
 چه می جویی ای ابله آن جاکه نیست

(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۱: ۸۸۵)

- در مکتب شاعر، اسکندر، انسان بی هنری است که عشق به او توجهی نمی کند و در مکتب عشق بی بهره مانده است؛ ولی خضر چون عاشق است، مورد عنایت و توجه عشق قرار می گیرد و به چشمه آب حیات و جاودانگی می رسد:

در حق هر بی هنر عشق نظر کی کند
 خضر به مقصد رسید رنج سکندر گرفت

(همان: ۹۳۱)

- به خاطر وجود این عشق، خداوند این موهبت الهی یعنی دست یافتن به چشمه آب حیات و جاودانگی را
 به وی بخشیده است :

خضر از نظر مواهب حق
 خوش بر لب چشمه زلال است

(همان: ۶۶۹)



- در نگاه عقل گرایانه و البته تصوّف محور شاعر، چشمه خضر در درون انسان است و باید آن را در درون خود یافت. این همان مفهوم نمادینی است که در ادبیات عرفانی این عصر رشد می کند و در داستان های مولوی و دیگر شاعران انعکاس می یابد. اسکندر از روی نادانی شش گوشه دنیا را به دنبال چشمه آب حیات جستجو کرد و همین امر سبب ناکامی او شد:

چشمه خضر ای پسر با توست و تودر جست و جوی چون سکندر طالب آب حیات از شش جهات
جاودانی زنده گشتی شاه اسکندر چو خضر گر به مردی و جهان گیری برستندی ز مات
(همان : ۶۰۹-۶۱۰)

جالب آن که شاعر این چشمه حیات را در درون خود یافته است؛ او در بیتی دیگر در تشبیه خود به اسکندر و خضر می گوید: ما هم اسکندر وار در جستجوی آب حیات بودیم ولی مثل خضر به چشمه آب حیات دست یافتیم. و در نهایت مفهوم درواقع شاعر خود را به خضر کامیاب تشبیه می کند:

روزگاری چو سکندر طلبیدیم و چو خضر عاقبت ره به سر چشمه حیوان بردیم
(همان ، جلد ۲ : ۱۵۶)

در نگاه شاعر، دانش و دانایی در اثر طلب و جستجو حاصل می شود و این همان معنای نمادین آب حیات یا زلال است که عارفان و شاعران عارف در کلام خویش به کار برده اند: آنچه که با طلب و معرفت حاصل می شود:

بسیار بکوشید خضر تا که بدانست آخر که حیاتش هم ازین آب زلال است
(همان: ۶۶۷)

یا این نمونه ها :

هر دو عالم را گر یکی بینی به او آن یکی سرچشمه حیوان ماست
چشمه خضر و زلال زندگی جمله در حرف سخن گویان ماست
(همان: ۶۸۷)

۲-۳- خضر(ع) و موسی(ع)

در تفاسیر و روایات آمده است که حضرت موسی(ع) به جستجوی خضر(ع) می پردازد و بعد از مدتی او را در مجمع البحرین می بیند. موسی از خضر می خواهد که همراهش باشد. خضر به او می گوید: « طاقت و تحمل همراهی با من را نداری.» اما سرانجام می پذیرد ولی به شرط این که هر کاری که خضر انجام داد موسی سوالی از او نپرسد. خضر اعمالی انجام می دهد که برخی از آنها برای موسی توجیه ناپذیر است؛ از خضر پاسخ می خواهد اما خضر به یکباره ناپدید می گردد و موسی او را نمی یابد. (رک طبری ، ۱۳۴۳ : ۳۰-۲۹)



نزاری قهستانی در اشعار خویش به این مصاحبت اشاره کرده و گویا معتقد است که علم و دانایی خضر سبب گرفتاری کلیم الله شد :

کلیم الله را از صحبت خضر چنان در مشکلی مبهم فکندی

(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۴۳۱)

و در جای دیگر ضمن بیان این موضوع، به اعتراض موسی نیز اشاره کرده، می گوید :

هر ضعیفی در مسالک طاقت هجران ندارد برخضر چون معترض بوده ست هر موسی کلیمی

(همان : ۵۷۱)

شاعر در جای دیگر در مقام مشابهت خویش با موسی به این داستان اشاره دارد و اعتراف می کند که

من نیز همچو موسی تحمل شنیدن و دیدن نکته های ظریف خضر را ندارم :

نیارم طاقت یک نکته خضر برو گو مدعی گر خود کلیم است

(همان ، ج ۱ : ۶۹۱)

در هر صورت به نظر می رسد بیشتر شاعران چون حافظ و مولوی از این داستان در بیان اندیشه های عرفانی و سلوک الی الله آن هم به طریق نمادین جسته باشند، چه «عرفا خضر را در زمره اولیا شمرده اند. به نظر آن ها خضر نمونه و مظهر عشق و موسی مظهر عقل است که در همسفری خضر، ناتوان آمد. آب حیات در درون ظلمت جای دارد و خضر که پیر طریقت و زنده جاوید است سالک را به راه می نماید» (یاحقی ، ۱۳۷۵ : ۳۳۲ - ۳۳۳). نزاری قهستانی نیز از این دسته شاعران است او در بیتی موسی را مظهر عقل و خضر را مظهر عشق می داند. حکیم معتقد است که با عقل نمی توان به وادی عشق پا نهاد. باید عاشق شوی آنگاه به سوی عشق رهسپار شوی :

موسی نتوانست در آمد به ره خضر عاقل نتواند که شود پس رو عاشق

(نزاری ، ۱۳۷۱ ، ج ۱ : ۱۳۸۴)

موسی کلیم الله با آن بلندی مرتبه نزد خضر می رود و از او طلب علم می کند. البته ناگفته نماند که یکی از ویژگی های برجسته شخصیت خضر(ع) بهره مندی او از علم لدنی است ، که در قرآن صراحتاً به آن اشاره شده است : «فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتِيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عَلِمًا» (کهف/۶۵)

طبرسی صاحب مجمع البیان، این علم را علم غیبی می داند که حق بی واسطه آن را به خضر (ع) آموخته است. (رک طبرسی ، ۱۳۵۲ ، ج ۱۵ : ۶) عزالدین محمود کاشانی نیز در مورد این علم می گوید : « علم لدنی علمی است که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم و مفهوم شود نه به دلایل عقلی و شواهد نقلی... علم لدنی ادراک معانی و کلمات از حق بی واسطه بشر و آن بر سه قسم است وحی و الهام و فراست. و اما وحی خاصه انبیاست... ، الهام مخصوص است به خواص اول. و آن علمی است درست ثابت که حق عزو علا



آن را از عالم غیب در دل های خواص اولیا قذف کند... و متصوّفه آن را خاطر حقانی خوانند.» (کاشانی، ۱۳۷۶: ۷۷-۹)

۲-۴- سرسبزی و خُصرت خضر (ع)

ارتباط خضر با سبزی از نام خضر پیداست؛ خضر به معنای سبزی است و در وجه تسمیه آن روایات بسیاری وارد شده است از جمله از پیمبر (ص) آورده اند که «خضر را از آن رو خضر گفته اند که بر پوستینی سپید بنشست و بجنیید و سبزه برآمد.» (طبری، ۱۳۴۳، ج ۱: ۲۸۶) همچنین وی معتقد است که «از بهر آن مر او را خضر خواندند که هر جا بنشستی آن موضع سبز گشتی» (همان، ج ۴: ۹۴۸)

در قصص الأنبیا آمده است: «وقتی بر زمین خشک عبور می کرد، سبز می شد.» (نیشابوری، ۱۳۵۹: ۳۳۸) این موضوع به گونه ای دیگر نیز روایت شده است: «این که هر جا خضر نماز می خواند اطراف او سبزه می روید.» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۷۱۸ و طبری، ۱۳۴۳، ج ۴: ۹۵۲ و طبرسی، ۱۳۵۲: ۱۰۳)

خضر به ضرورت، خُصِر نیز تلفظ می شود و در این شکل به معنی «مرد سبز» است. در دایره المعارف اسلامی، ذیل کلمه خُصِر آمده است: «خضر در اصل لقب و به معنی مرد سبز است، سپس با گذشت ایام فراموش شده و صورت دیگر یعنی خضر جای آن را گرفته است.» (زکی خورشید، ج ۸: ۳۵۰)

در عرفان رنگ سبز نشانه حیات دل است. عرفا معتقدند که سالک در مراحل سیر و سلوک نورهای رنگی مشاهده می کند که یکی از این نورها به رنگ سبز است. به اعتقاد هانری کربن «هرگاه سالک نور سبز مشاهده کند، آرامشی در دل و شرح صدی در سینه و شادابی در باطن و لذتی در روح و بینایی در چشم، احساس خواهد کرد و همگی آن ها صفات حیاتند که سالک در مسیر سلوک خویش به دست می آورد.» (هانری کربن، ۱۳۷۹: ۸۱)

این موضوع، یعنی سرسبزی و خُصرت نیز در شعر فارسی بسیار مایه دستگرمی و تصویر آفرینی شاعران بوده است، به ویژه گاه این کاربرد یعنی سبزی و نام این پیامبر در تقارن با یکدیگر در ایجاد و انگیزش تصاویر زیبا و آفرینش آرایه های ادبی نیز مورد توجه بوده است. به این موضوع باید افزود که تشبیهات مرکب در این نوع تصویر آفرینی نقشی به سزا دارند.

نزاری نیز از این ترفند برای آفرینش و آراستن سخن خویش بهره می برد؛ به این نمونه ها دقت کنید:

یار ما را هم چو روح الله دمی جان پرورست گرد بر گرد لبش چون چشمه خضر اخضرست

(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۱: ۷۸۴)

شاعر ضمن اشاره به داستان های قرآنی، به زیبایی تمام معشوق را به دو پیامبرمانند می کند و از این رو می کوشد در بیانی کنایی لب معشوق را چشمه آب حیات بداند.

در این نمونه هم شاعر لب معشوق را چشمه آب حیات و خط صورت او را سرسبزی آن چشمه (خُصرت) آن می داند:

سبزه بر طرف لبش پنداری خضر بر آب زلال افتاده ست



(همان : ۸۴۸)

این بیت یکی از زیباترین تشبیهات حسی مرکب است که شاعر به زیبایی تمام به آن پرداخته است. حکیم نزاری در مقام پند و تنبّه اهل روزگار نیز از این گونه تصاویر دارد؛ وی معتقد است که هر که لباس سبز بر تن دارد اگرچه سبز پوش است، اما خضر نیست. چه بسا انسان هایی که در ظاهر متدین و دیندارند ولی در باطن شیطانی بیش نیستند:

گو نه خضر است هر آن کس که بود خضرا پوش رند بودن به صفت زاهد یزدانی نیست

(همان : ۹۰۴)

این مفهوم را حافظ با استعانت از داستان اسکندر چنین بیان می کند:

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند

(حافظ، ۱۳۷۸، ۱۲۴)

نمونه هایی دیگر از رنگ سبز و توجه عامدانه نزاری به آن در کنار تشبیه مرکب:

خط سبزش نگرید آمده در گرد لبش اینک آن خضر که از چشمه حیوان برخاست

(همان : ۶۴۹)

این نمونه هم یکی دیگر از تشبیهات زیبای مرکب است که به خوبی و روشنی تمام بیان شده است و یادآور تشبیهات زیبای کسایی و منوچهری است:

سبزه بر آب روان باز بدان می ماند که خضر باز سوی چشمه حیوان آمد

(همان : ۱۱۱۳)

یا این تشبیه مرکب با استفاده از داستان ابراهیم و آتش :

در آتش گر ببینی چون خلیلش نشسته چون خضر بر فرش خضراست

(همان : ۷۲۳)

این نیز تصویری ساده و برونگرایانه است که شاعر در آن اعتقاد دارد شراب را باید در کنار چشمه سرسبز خضر نوشید چراکه نوشیدن شراب در کنار چشمه سرسبز، لطف و صفای دیگری دارد :

می نوش بر نبات چشمه خضر ذوقی دگر بود لب چشمه نبات را

(همان : ۵۰۳)

۲-۵- راهنمایی و دستگیری خضر از گمگشتگان (جایگاه پیر)

برجسته ترین نماد در عرفان اسلامی برای راهنمایی و سلوک پیر یا مراد است. این اندیشه در ادبیات عرفانی گاهی با لفظ خضر همراه می شود؛ خضر در معارف اسلامی و فرهنگ عرفانی، نقش منجی، راهنما و مرشد را دارد. مردم این شخصیت آمیخته با اسطوره را همیشه زنده و جاوید می دانند تا بتواند همچون یک منجی و مرشد در لحظات دشوار به یاری درماندگان بشتابد. سمنانی می گوید: « در کتب مشایخ خوانده بودم



که ایشان فرموده بودند که حق تعالی هر طالبی را که صادق باشد ضایع نگذارد یا حضرت خضر(ع) پیغمبر فرستد تا او را فایده دهد یا از جنیان یکی هم کنار او گرداند تا او را راه بنماید. یا مردی از آدمیان که در این راه رفته باشد و به سر منزل رسیده و این آب زندگانی چشیده.» (سمنانی، ۱۳۶۹: ۲۷۸)

گاه خضر در نماد نگاهبان خشکی و دریا ظاهر می شود و البته این بیشتر برخاسته از اندیشه های عوامب است که در بین اندیشه های دیگر نیز رسوخ کرده است. براین اساس برخی معتقدند که خضر در اغلب مناطق ایران، نگاهبان خشکی است؛ اما در سواحل خلیج فارس نگاهبان دریا و حافظ دریانوردان است. به نظر می رسد اعتقاد به وجود خضر در خشکی یا آب بستگی به اوضاع جغرافیایی و نوع نگرش و خواست و نیاز مردم دارد. علاوه بر این گویا گذشتگان به وجود خضر در دریا و متأخران به وجود او در خشکی، بیشتر قائل بوده اند. (رک شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۸۵)

در شعر فارسی قرن های هفتم و هشتم در بیشتر تصاویر خضر نماد پیر، مراد و راهنماست؛ نزاری قهستانی در بیتی خضر را به عنوان نماد راهنما و مرشد به کار برده است و معتقد است که بدون دلالت و راهنمایی او در ظلمات به هیچ مقصدی (چشمه) نمی توان دست یافت :

بی واسطه هدایت خضر ره نیست به چشمه در سیاهی

(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۶۳۲)

در ضلالت مجوی راه که خضر روشنایی ز روشنایی یافت

(همان: ۹۲۲)

و در همان قرن هشتم این موضوع را حافظ با استعانت از همین رویکرد آن چنان به زیبایی تمام بیان کرد که به صورت یک تمثیل یا مثل سایره درآمد :

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی

(حافظ، ۱۳۷۸: ۳۳۴)

نتیجه

نزاری قهستانی از شاعران توانای قرن هشتم سرزمین خراسان است؛ زندگی و شعر نزاری از دیدگاه های متفاوت درخور تأمل و بررسی است، اسماعیلی بودن این شاعر و آشنایی با منابع لایزال علم و معرفت اسلامی از سویی و آگاهی از داستان های کتاب وحی البته علاقه فراوان به خمر و شراب او را از دیگر گویندگان این حوزه متمایز کرده است. دانش این شاعر در زمینه داستان پیامبران و تصویر آفرینی هایی که در آثار خود از این مقوله ارایه می کند، مثال زدنی است.

در بین پیامبران مورد استفاده این شاعر، تنوع، گستردگی و بهره مندی وافر نزاری قهستانی از داستان زندگی حضرت خضر(ع) و آشنایی کامل و عمیق او با رویداد های زندگانی او در خور توجه است. نزاری



قهستانی شاعری است که بیشترین تصویر آفرینی را از داستان خضر(ع) دارد، وی در کنار این تلمیحات و تصویر آفرینی ها کوشیده است جنبه های فنی و زبانی کلام چون تشبیهات مرکب، کنایات و استعاره های مربوط به آن را در سخن خویش به کار گیرد.

داستان خضر و روخدادهای مربوط به او در حدود ۷۸ بار در غزل نزاری تکرار شده است که بیشترین بسامد را در مقایسه با دیگر انبیا در بین آثار او دارد. رویداهایی چون مصاحبت با موسی(ع)، مصاحبت با اسکندر، کامیابی از آب حیات و جاودانه شدن و زیستن، مرشد و پیر بودن در راهنمایی خلق از برترین منابع تصویر آفرین در کلام نزاری قهستانی است.

منابع و ارجاعات

- قرآن کریم

- ابن اثیر عزالدین، (۱۳۷۳)، تاریخ کامل، ترجمه حسین روحانی، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ج ۱.
 - الاعلمی الحائری محمد حسین، (۱۴۱۳)، دایره المعارف الشیعیه العامه، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت،

ج ۹

- بطرس البستانی، (بی تا)، دایره المعارف، انتشارات دارالمعرفه، بیروت ج ۷.
- خزائلی محمد، (۱۳۸۶)، اعلام قرآن، تهران: امیر کبیر، چاپ هفتم.
- خواندمیر غیاث الدین بن همام، (1362)، حبیب السیر، تهران: خیام، چاپ سوم، ج ۱.
- حافظ شمس الدین محمد، (۱۳۷۸)، دیوان اشعار، تصحیح قزوینی و قاسم غنی، تهران: شقایق، چاپ دوم.
- زکی خورشید ابراهیم، (بی تا)، دایره المعارف اسلامیة اصدر بالمانیه و...، بیروت: دارالفکر.
- سپهر محمد تقی، (۱۳۵۱)، ناسخ التواریخ، تهران: کتاب فروشی اسلامیة، ج ۲.
- سمنانی علاء الدوله، (۱۳۶۹)، مصنّفات فارسی، به اهتمام مایل هروی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شمیسا سیروس، (۱۳۸۹)، فرهنگ تلمیحات، تهران: میترا، چاپ دوم.
- صفا ذبیح الله، (۱۳۶۶)، تاریخ ادبیات در ایران (از پایان قرن هشتم تا اوایل قرن دهم هجری)، تهران: فردوس، چاپ چهارم، ج ۳.
- طبرسی فضل بن الحسن، (۱۳۵۲)، مجمع البیان، ترجمه احمد بهشتی، به تصحیح رضا ستوده، انتشارات فراهانی، چاپ اول، ج ۱۵.
- طبری محمد بن جریر، (۱۳۴۳)، ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران،

ج ۱



- _____ (بی تا) تاریخ الرسل و الملوك، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم ج ۱.
- فصیح خوافی، (۱۳۸۶)، مجمل فصیحی، مقدمه تصحیح و تحقیق محسن ناجی نصر آبادی، تهران: انتشارات اساطیر.
- فدایی خراسانی محمد بن زین العابدین، (۱۳۶۲)، هدایت المومنین الطالبین، تهران: انتشارات اساطیر.
- کاشانی عزالدین محمود، (۱۳۷۶)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال الدین همایی، قم: نشر هما، چاپ پنجم.
- کربن هانری، (۱۳۷۹)، انسان نورانی در تصوّف ایرانی، ترجمه فرامرز جواهری نیا، تهران: انتشارات گلبن، چاپ اول.
- مجلسی محمد باقر، (بی تا)، حیوه القلوب، تهران انتشارات کتابفروشی اسلامیة: چاپ اول. (در قصص پیامبران و اوصیای ایشان)،
- میبدی ابوالفضل رشیدالدین، (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عده الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیر کبیر، چاپ پنجم، ج ۳.
- نزاری قهستانی سعدالدین، (۱۳۷۱)، دیوان اشعار، تحشیه و تصحیح مظاهر مصفا، تهران: نشر صدوق، چاپ اول ج ۱ و ۲.
- نیشابوری ابراهیم بن منصور بن خلف، (۱۳۵۹)، قصص الانبیا، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: زوآر، چاپ دوم.
- یاحقی محمد جعفر، (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر، تهران: انتشارات صدا و سیما، چاپ دوم.